



۲۰۱۷/۰۱/۱۱



بصیر صباح

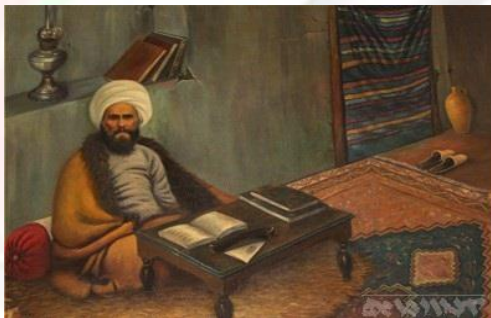
چهره های تاریخی

تحقیق و نگارش بصیر صباح

بخش دهم

(۱)

ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی



بیهقی در سال ۳۸۵ ه. ق در ده حارث آباد بیهق (سبزوار قدیم) به دنیا آمد. نامش را ابوالفضل محمد نهادند. پدرش او را در سالهای اول زندگی در بیهق و سپس، در شهر نیشابور به کسب دانش گماشت. ابوالفضل که از هوش و پخته‌ای برخوردار بود و به کار نویسندگی عشق می‌ورزید، در جوانی از نیشابور به غزنین رفته (حدود ۴۱۲ ه.ق)، جذب کار دیوانی گردید و با شایستگی و استعدادی که داشت به زودی به دستیاری خواجه ابونصر مشکان بر گزیده شد (صاحب دیوان رسالت محمود غزنوی). این استاد تا هنگام مرگ لحظه‌ای بیهقی را از خود جدا نداشت و چنان گرامی‌اش می‌داشت که حتی اسرار دستگاه غزنویان را نیز با او در میان می‌گذاشت و این کار بعدها سرمایه گرانبهایی برای بیهقی گردید، چنانکه رویدادهایی را که خود شاهد و ناظر نبوده از قول استادش نقل کرده است.

بیهقی بعد از سلطان محمود

پس از محمود، بیهقی در پادشاهی کوتاه مدت امیر محمد (پسر محمود) منشی دیوان رسالت بود و هنگامیکه که مسعود به پادشاهی رسید، شاهد لحظه به لحظه زندگانی او بود، و به همین دلیل است که تاریخ خود را مثل روزشمار زندگی او نوشته است. پس از درگذشت بونصر مشکان (۴۳۱ ه.ق) سلطان مسعود، بیهقی را برای جانشینی استاد از هر

جهت شایسته ولی «جوان» دانسته - هر چند که وی در این هنگام چهل و شش ساله بوده است - به این جهت به او در کتابش زوزنی را جایگزین او کرد و بیهقی را بر شغل قبلی نگه داشت. ناخشنودی بیهقی از همکاری با او در کتابش منعکس شده است، تا آنجا که تصمیم به استعفا گرفت، ولی سلطان مسعود او را به پشتیبانی خود دلگرم و به ادامه کار واداشته است.

پس از کشته شدن مسعود (۴۳۲ ه.ق) بیهقی همچون میراثی گرانبها، به خدمت دستگاه پادشاهی فرزند او (مودود) مشغول شد و پس از آنکه نوبت فرمانروایی به عبدالرشید - پسر دیگر محمود غزنوی - رسید، بیهقی چنان تجربه کسب کرده بود که شایسته شغل صاحب‌دیوانی شد. اما مدتی نگذشت که در اثر مخالفت و سخن چینی‌های غلامی فرومایه، از کار برکنار گردید، و سلطان دست این غلام را در بازداشت بیهقی و غارت خانه او باز گذاشت. بیهقی سرگذشت دردناک این دوره از زندگیش را در تأریخ خود آورده بوده است که این بخش از نوشته‌های وی جزو قسمتهای از دست رفته کتاب است، ولی خوشبختانه عوفی در فصل نوزدهم از باب سومجوامع الحکایات این داستان را نقل {به معنا} کرده است: هنگامی که سلطان عبدالرشید غزنوی، به دست غلامی از غلامان شورشی (طغرل کافر نعمت) کشته شد (۴۴۴ ه.ق) با دگرگون شدن اوضاع، بیهقی از زندان رهایی یافت، ولی با آنکه زمان چیرگی غلام به حکومت رسیده، پنجاه روزی بیش نپاییده و به قول صاحب «تأریخ بیهق» بار دیگر «ملک با محمودیان افتاد»، بیهقی دیگر به پذیرفتن شغل و مقام درباری گردن ننهاد و کنج عافیت گزید و گوشه‌گیری اختیار کرد.

بیهقی که دیگر به روزگار پیری و فرسودگی رسیده و در زندگی خود فراز و نشیبهای بسیار دیده بود، زمان را برای گردآوری و تنظیم یادداشتهای خود مناسب یافته و از سال ۴۴۸ ه.ق به تألیف تأریخ پردازش خود پرداخت و در سال ۴۵۱ این کار را به انجام رساند.

بیهقی هشتاد و پنج سال زیسته و به گفته ابوالحسن بیهقی در «تأریخ بیهق» به سال ۴۷۰ ه.ق در گذشته است و به این ترتیب نوزده سال پس از اتمام کتابش زنده بوده و هرگاه به اطلاعات تازه‌ای در زمینه کار خود دسترسی می‌یافته، آن را به متن کتاب می‌افزوده است.

تأریخ بیهقی

مشهورترین اثر بیهقی «تأریخ» اوست که از مهمترین کتب تأریخ و ادب فارسی است در شرح سلطنت «آل سبکتکین» در سی مجلد که در آن از تشکیل دولت «غزنوی» تا اوایل سلطنت «ابراهیم بن مسعود» سخن گفته است، اما اکنون فقط قسمتی از وقایع سلطنت «مسعود بن محمود غزنوی» و «تأریخ خوارزم» از زوال دولت «آل مأمون» و افتادن آن به دست سلطان محمود و حکومت «آلتون تاش حاجب»، در تا غلبه «سلاجقه»، موجود است. درباره سبک و شیوه نگارش این کتاب و مؤلف آن سخن بسیار گفته و نوشته‌اند و از میان همه نوشته‌ها به قول استاد فیاض بیهقی شناس - بسنده می‌کنیم که: بیهقی گزارشگر حقیقت بود.

معرفی آثار

کتابی که امروز به نام «تأریخ بیهقی» می‌شناسیم، در آغاز «تأریخ ناصری» خوانده می‌شده است به دو احتمال: نخست به اعتبار لقب سبکتکین (پدر محمود غزنوی) که ناصرالدین است و این کتاب تأریخ خاندان و فرزندان و

فرزندزادگان وی بوده، و دیگر لقب سلطان مسعود که «ناصرالدین الله» بوده است. به هر حال کتاب به نامهای دیگری نیز نامیده می‌شده، از این قرار:

تأریخ آل ناصر، تأریخ آل سبکتگین، جامع التواریخ، جامع فی تأریخ سبکتگین و سرانجام تأریخ بیهقی، که گویا بر اثر بی‌توجهی به نام اصلی آن (تأریخ ناصری) به این نامها شهرت پیدا کرده بوده است. بخش موجود تأریخ بیهقی را «تأریخ مسعودی» نیز می‌خوانند از جهت آنکه تنها رویدادهای دوره پادشاهی مسعود را در بر دارد. علاوه بر این کتاب "ابن فندق" کتابی دیگر به نام "زینة الکتاب" در آداب کتاب به بیهقی نسبت داده است.

نویسندگی

اهمیت تأریخ بیهقی از دو جهت است یکی از جهت تأریخ نگاری و دیگری از لحاظ هنر نثر بیهقی نوعی نثر داستانی است که در خدمت محتوای تأریخی قرار گرفته است. در مواردی که نویسنده مناسب دانسته از اطناب استفاده شده ولی در مجموع ایجاز در کلام کاملاً بارز است و این یکی از جلوه های بارز بلاغت طبیعی در سخن بیهقی است. تمثیلات و تعابیر بکار رفته بدیع و زیباست. استشهاد به تأریخ و قصه. افرینش لغات و ترکیبات بدیع. استفاده طبیعی و غیرمتكلفانه از لغات و جمع مکسر عربی و گاهی هم عبارات عربی. حذف افعال و گاهی قسمتی از عبارات به قرینه، بنا به اقتضای بلاغت کلام. زیبایی و خوش آهنگی کلام. توصیف دقیق و جذاب وضعیت ظاهری و باطنی افراد. تجسم و تصویر هنرمندانه صحنه ها و اشیا. ایجاز و اطناب طبیعی.

بیهقی فرزانه مرد روزگار

بیهقی فرزانه‌ای قدر شناس است. وی بارها از استادش، بونصر مشکان، به بزرگی و نیکی یاد کرده و او را از جمله نوادر روزگار دانسته است. او پس از درگذشت مشکان از روش‌رایی، کاردانی و رنج سی ساله استاد خود درکار دیوانی یاد می‌کند و قلم را به یاد وی می‌گریاند که: «و باقی تأریخ چون گذشت که نیز نام بونصر نبشته نیاید دراین تالیف، قلم را لختی بگریانم ... پس به سر تأریخ باز شوم».

پس از بونصر مشکان سلطان مسعود، "بوسهل زوزنی" را به ریاست دیوان رسائل گماشت. بوسهل «مردی امامزاده، محتشم، فاضل و ادیب بود اما شرارت و زعارتی در طبع وی مؤکد شده» از این رو بیهقی نمی‌توانست با وی کار کند، وی نامه‌ای به امیر مسعود نوشت و از دبیری استعفا خواست. سلطان مسعود مانع آسیب رساندن بوسهل به بیهقی شد. بیهقی در زمان هفتمین شاه غزنوی، "عزالدوله عبدالرشید" صاحب دیوان رسالت شد اما بر اثر کید حاسدان و سخن بداندیشان از کار برکنار شد و به زندان افتاد. پس از آن در سال ۴۴۴ه.ق «طغرل کافر نعمت» بر عبدالرشید

شورید و او را به قتل رساند. بیهقی از زندان آزاد شد و نگارش تأریخی سترگ خود را در سال ۴۴۸ ه.ق آغاز کرد و در فرصت باقی مانده عمرش آنرا به پایان رساند.

تأریخ نگاری ابوالفضل بیهقی

تأریخ نگاری ابوالفضل بیهقی در آغاز "تأریخ ناصری" نامیده شد که به احتمال زیاد از لقب سبکتگین، ناصرالدین پدر محمود گرفته شده است. این مجموعه تأریخ آل ناصر، تأریخ آل سبکتگین، جامع التواریخ و جامع فی تأریخ هم خوانده شده است. کسانی که با روش تحقیق و شیوه تأریخ نگاری در جهان امروز آگاهی دارند، نیک می دانند که بیهقی در نوشتن تأریخ خود علمی و روشمند عمل کرده است و چنان نوشته است که به «تعصبی و تزیدی» نکشد. او سالیان سال بر پایه اسناد و مدارک معتبر به تألیف و نگارش پرداخته است و از آنجا که خود مردی دیوانسالار بوده و بسیاری از وقایع را با چشم خود دیده، از «ثقات» شنیده و یا از متون معتبر خوانده است: «در اخبار ملوک عجم خواندم ترجمه ابن مقفع که بزرگتر و فاضلتر پادشاهان ایشان عادت داشتند». یا «من حکایتی خواندم در اخبار خلفا که به روزگار معتصم بوده است...» یا «مرا که بوالفضل کتاب بسیار فرونگرسته‌ام، خاصه اخبار و از آنها التقاطها کرده...» و یا «مرا که بوالفضل این روز نوبت بود، این همه دیدم و بر تقویم این سال تعلیق کردم...» بیهقی بارها از خداوند یاری می جوید که به او فرصت دهد تا تأریخش را به پایان برساند «توفیق اتمام آن از حضرت صمدیت خواهم...». وی معیار گردآوری اخبار را راستگویی و ثقه بودن گوینده و گواهی دادن "خرد" به درستی آن می داند و در این باره می نویسد: «و اخبار گذشته بر دو قسم گویند که آن را سه دیگر نشناسند یا از کسی بباید شنید و یا از کتابی بباید خواند و شرط آن است که گوینده باید که ثقه و راستگو باشد و نیز گواهی دهد که آن خبر درست است و نصرت دهد کلام خدا آن را... و کتاب همچنان است که هرچه خوانده آید از اخبار که خرد آن را رد نکند شنونده آن را باور دارد و خردمندان آن را بشنوند و فراست‌انند....» «و در تأریخی که می کنم سخن نرانم که آن به تعصبی و تزیدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند شرم بادا این پیر را! بلکه آن گویم که تا خوانندگان اندرین موافقت کنند و طعنی نزنند».

پایان بخش دهم (۱)

ادامه دارد